

# حاکمیت اسلامی در عصر غیبت

www.ketab.ir

آیت الله سید کاظم حسینی حائری

مترجمان

دکتر محمد حسین کاکوئی

دکتر سید مهدی نوری کیزقانی

(عضو هیئت علمی دانشگاه حکیم سبزواری)





- سخن مجمع ..... ۹  
 سخن مترجمان ..... ۱۱  
 معرفی کتاب ..... ۱۵



- حاکمیت در دوران غیبت ..... ۴۳  
 مقدمه ..... ۴۴  
 شبهاتی دربارهٔ برقراری حکومت اسلامی در دوران غیبت ..... ۴۴  
 شبههٔ ناممکن بودن پیروزی در دوران غیبت ..... ۴۶  
 برابری ملت‌ها در توانایی‌های اولیه ..... ۴۷  
 اطلاق ادله در فضای مکتب اسلام ..... ۵۲  
 شبههٔ شک در قدرت ..... ۵۵  
 شواهدی ضد اطلاق ادله ..... ۵۷  
 حکمت غیبت ..... ۵۸  
 اخبار مربوط به اختصاص جهاد در زمان حضور معصوم علیه السلام ..... ۶۱  
 اخبار ممنوعیت خروج قبل از قیام قائم ..... ۶۵



- مسئله اول: فقیه حاکم حکومت اسلامی در دوران غیبت ..... ۸۳  
 مبانی فقهی ولایت فقیه ..... ۸۴  
 ۱. بر اساس اصل امور حسبیه ..... ۸۸

۲. بر اساس ادله لفظی در وجوب اقامه حکومت: ..... ۱۰۵

۳. بر اساس نص ولایت فقیه: ..... ۱۱۳



مسئله دوم: میزان دخالت انتخاب در ولایت ..... ۱۵۹

میزان دخالت یا عدم دخالت انتخاب در ولایت ..... ۱۶۰

دلیل انتخاب با وجود اطلاق منتخب ..... ۱۶۰

دلیل انتخاب با وجود اجمال منتخب ..... ۱۶۶

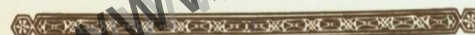
تمسک به ادله بیعت برای مشروعیت انتخاب ..... ۱۹۱

ترجیح با انتخاب بعد از فرض صلاحیت ولایت ..... ۲۰۲

تمسک به آنچه در مورد «الرضا من آل محمد» آمده است ..... ۲۰۹

انتخاب غیر فقیه ..... ۲۱۰

فقیه غیر منتخب ..... ۲۱۱



مسئله سوم: شورای رهبری ..... ۲۱۳

درباره شورای رهبری ..... ۲۱۴

ابطال فکر شورا از طریق نصوص وارده ..... ۲۱۴

ابطال فکر شورا با قصور دلیل ..... ۲۱۹



مسئله چهارم: مرجعیت و ولایت ..... ۲۲۳

آیا می توان مرجعیت تقلید را از ولایت جدا کرد یا خیر؟ ..... ۲۲۴

دلایل عدم جواز فصل ..... ۲۲۵



مسئله پنجم: نفوذ حکم ولی فقیه بر سایر فقها ..... ۲۳۳

آیا حکم ولی فقیه بر سایر فقها نافذ است یا خیر؟ ..... ۲۳۴



مسئله ششم: حالت علم به خطای ولی ..... ۲۳۷

حکم ولایی و حکم کاشف ..... ۲۳۸

حالت علم به جرم ..... ۲۴۱

حالت علم به خطای مستند ..... ۲۴۲

حالت علم به خطای قاضی ..... ۲۴۳

www.ketab.ir

# سخن مجمع



مجمع اندیشه اسلامی، در تلاش برای تحقق اهداف مقدس و تجهیز کتابخانه اسلامی با اندیشه ناب اسلامی، اقدام به نشر برخی از کتاب‌های اسلامی نمود که در راستای اهداف عقیدتی مجمع است و در پیشبرد بیداری اسلامی جهانی مشارکت می‌جوید. این مجمع به پژوهش و پیگیری و تألیف در دیگر زمینه‌ها که به نوعی در مسیر رسالت یاد شده هستند نیز اقدام نموده است.

مجمع، از اینکه اقدام به نشر چنین کتابی نموده خوشحال است؛ زیرا به بحث و پژوهش درباره موضوعی مهم و بسیار با هدف عقیدتی مدنظر همچون «حاکمیت در دوران غیبت» امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پرداخته است. علت پژوهش در این موضوع، نیاز امت اسلامی به کسی است که رهبری جامعه اسلامی را از زمان شروع غیبت کبری به عهده بگیرد؛ زیرا امام منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، از طرف خود نائب خاصی را جهت ولایت امور مسلمانان، انتخاب نفرمودند. بدیهی است که این نیاز، پرسش‌های متعددی را درباره چگونگی تعیین ولی امر مسلمانان و میزان صلاحیت‌های او، چه از لحاظ شرعی و چه از دیگر لحاظ‌ها، ایجاد خواهد کرد.

از زمانی که انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید و نظام اسلامی، به طور رسمی بر مسند حکومت و اداره امور قرار گرفت، این موضوع اهمیت و اعتبار و ارزش بیشتری یافته است و جهان اسلام نیز با علاقه و اشتیاق فراوان به نظامی (جمهوری اسلامی) چشم دوخته که در ایران شکل گرفته است؛ لذا

نیاز به این پژوهش شدت یافت و سؤالات دیگری را برانگیخت که متناسب با نیاز این مرحله از زندگی است که امروزه بعد از برپایی جمهوری اسلامی مبارک، در عصر غیبت در آن زندگی می‌کنیم.

از جمله کسانی که با توجه به همه نیازهای این مرحله به پژوهش درباره این موضوع پرداخت، حضرت آیت‌الله العظمی سید کاظم حسینی حائری رحمته‌الله‌علیه است. او پژوهش فقهی استدلالی زیبا و جدیدی را انجام داد که به مهم‌ترین مشکلات و سؤالات می‌پردازد، سؤالات و مشکلاتی که امروزه درباره حاکمیت و ولایت در دوران غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالیه شکل می‌گیرد. کتاب پیش رو همان کتابی است که معظم‌له آن را در این زمینه نگاشته است.

با توجه به اینکه پژوهش‌هایی که حضرت آیت‌الله حسینی حائری رحمته‌الله‌علیه انجام داده‌اند، به شیوه متمایز و خاصی است که در محافل علمی رایج است و درک و فهم کامل آن برای غیر متخصصان آن رشته و عامه مردم سخت و دشوار است؛ لذا بهتر است که کتاب به صورت مختصر و بدون تفصیل آن ارائه گردد تا برای غیر متخصصان و همگان مناسب باشد و درک و فهم مضمون و مفاهیم کتاب را برای آنان آسان کند و زمینه را برای پژوهش و ادامه بررسی موضوعات کتاب هموار کند.

حجت‌الاسلام و المسلمین علامه سید علی اکبر حائری کتاب مذکور را به این‌گونه حاضر ارائه کرده است تا هدف مدنظر ما نیز محقق گردد.

مدیریت مجمع بر آن شد تا سخن حاضر را در آغاز کتاب قرار دهد تا برای عموم فایده داشته باشد و هر که خواست بتواند به آسانی از آن استفاده کند. خداوند از نیت‌ها آگاه و او عهده‌دار توفیق است.

مجمع اندیشه اسلامی

عید غدیر ۱۴۱۳ ه. ق

## سخن مترجمان



به گواهی تاریخ در دوره‌های مختلف تاریخی فرستادگانی از سوی خداوند عهده‌دار رهبری مردم بوده‌اند و جامعه بشری را بر مبنای موازین و دستورات الهی اداره کرده‌اند که از مصادیق روشن آن‌ها آخرین فرستاده الهی پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ است. در این که یکی از شوون پیامبر اسلام ﷺ و جانشینان راستین ایشان اداره جامعه و تشکیل حکومت اسلامی است تقریباً میان متکلمان مسلمان علی تردیدی نیست هرچند در جزئیات و فروع قضیه اختلاف نظرهایی وجود دارد. از نظر شیعه امامیه پس از پیامبر ﷺ، امامان معصوم عهده‌دار رهبری جامعه و هدایت مسلمانان گشتند که این امامت از امام علی علیه السلام آغاز و به غیبت امام مهدی علیه السلام ختم می‌شود. در این میان برخی چون حضرت علی علیه السلام افزون بر منصب امامت الهی خلافت ظاهری را هم به دست گرفتند و برخی دیگر در عهده‌دار تشکیل حکومت نشده‌اند.

در میان شیعه امامیه، بحث نظارت و دخالت فقیه در اداره امور یا تشکیل حکومت دینی پس از غیبت امام مهدی علیه السلام در ادوار مختلف تاریخی میان علما مطرح بوده است گرچه در سده‌های اخیر با توجه به تحولات مختلف جهان اسلام، این بحث بیش از پیش در کانون توجه قرار گرفته است. در ده‌های اخیر مخصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی رحمته الله علیه، بحث تبیین ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و موضع عقل و دین در برابر آن بیش از پیش مطرح گشته است. از همین روی در چند دهه



اخیر علمای متعددی در آثار خود به این مهم پرداخته‌اند و آثار ارزنده‌ای پدید آورده‌اند که از جمله آن‌ها به «ولایت فقیه» اثر امام خمینی علیه السلام، «ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت» از آیت‌الله جوادی عاملی، «نگاهی گذرا به ولایت فقیه» از آیت‌الله مصباح یزدی و... اشاره کرد.

کتاب حاضر نیز از جمله آثار گرانسنگ و مهمی است که توسط آیت‌الله سید کاظم حائری درباره حکومت اسلامی در دوران غیبت به رشته تحریر درآمده است. آیت‌الله سید کاظم حائری<sup>۱</sup> متولد ۱۳۵۷ق در کربلا از علما و مراجع برجسته شیعه در عصر حاضر می‌باشند. ایشان تحصیلات خود را از پنج سالگی زیر نظر مرحوم پدرشان آغاز کردند و ادبیات عرب و کتاب‌هایی مثل مکاسب و کفایه را زیر نظر ایشان به پایان بردند و هنوز هفده سال نداشتند که وارد درس آیت‌الله العظمی سید محمود شاهرودی شدند و در این دوران خارج فقه و اصول ایشان شرکت کردند. از دیگر علمایی که تأثیر عمیقی بر زندگی و تحصیل معظم له نهاد استاد شهید سید محمد باقر صدر علیه السلام بود که حدود چهارده سال از محضر ایشان بهره برد و بعدها در تألیف کتاب «الأسس المنطقية للإستفتاء» با این مرجع شهید همکاری علمی داشت. آیت‌الله حائری در سال ۱۳۹۴ قمری به خاطر فشارهای حکومت بعث عراق از نجف به قم مهاجرت کرد و مدتی به تدریس درس‌های سطح عالی در حوزه علمیه قم پرداخت و پس از آن تدریس درس خارج فقه و اصول را آغاز کرد. استاد حائری در سال ۱۴۰۱ق مدرسه علمیه‌ای در شهر قم به نام شهید محمدباقر صدر تأسیس کرد که در آن علوم اهل بیت به زبان عربی برای عراقیان ساکن ایران تدریس می‌شود. او همچنین مؤسسه‌ای تبلیغی به نام شهید صدر تأسیس کرد که در زمینه اعزام

۱. شرح حال ایشان از سایت رسمی معظم له گرفته شده است: موقع سماحة السيد کاظم الحسینی الحائری.

روحانیان برای تبلیغ در مناطق مختلف فعالیت دارد. شبیه همین مؤسسه را نیز پس از سقوط نظام بعث، در نجف پایه‌گذاری کرد. ایشان در اول صفر ۱۴۴۴ قمری ضمن صدور بیانیه‌ای اعلام فرمودند که به سبب کهولت سن و بیماری جسمی از مرجعیت کناره می‌گیرند و همه مؤمنان را به پیروی از رهبر انقلاب اسلامی آیت‌الله خامنه‌ای علیه السلام فراخواندند. از آثار معظم له می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الفتاوی الواضحة، فتاوی فی الأموال العامة، مباحث الاصول، أساس الحكومة الإسلامية، تزكية النفس، ولاية الأمر فی عصر الغیبة، الإمامة وقيادة المجتمع، الشهيد الصدر سمو الذات و سمو الموقف<sup>۱</sup>، مفاهیم تربویة فی قصة یوسف<sup>۲</sup> و....

آیت‌الله حائری در کتاب حاضر به مهم‌ترین مباحث مربوط به حکومت اسلامی و ولایت امر در دوین غیبت امام مهدی علیه السلام پرداخته‌اند و با دلایل عقلی و نقلی و رویکردی مبتلای سعی کرده‌اند مطلب را برای مخاطبان خاص و عام تسهیل کنند و شبهات مربوطه را پاسخ گویند. از آنجا که آقای علی اکبر حائری در آغاز کتاب به‌طور مبسوط و مفید به معرفی کتاب و مهم‌ترین مباحث آن پرداخته‌اند، پیش از این سخن را طولانی نمی‌کنیم و در پایان از همه عزیزانی که در ترجمه و تدوین نهایی کتاب یار و مددکار ما بوده‌اند مخصوصاً مدیریت محترم و دست‌اندرکاران انتشارات وزین بین‌الملل کمال تشکر و قدرانی را داریم. امید است که خوانندگان بزرگوار ما را از نکات و پیشنهادات ارزنده خود در خصوص ترجمه اثر محروم نسازند.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

مترجمان

۱. این کتاب با عنوان «امامت و رهبری جامعه» (نشر معارف ۱۳۹۴ش) به فارسی ترجمه شده است.
۲. این کتاب با عنوان «شهید صدر» (نشر معارف ۱۳۹۴ش) به فارسی ترجمه شده است.
۳. این کتاب با عنوان «مفاهیم تربیتی در سوره یوسف علیه السلام»، (نشر معارف ۱۳۹۴ش) به فارسی ترجمه شده است.

# معرفی کتاب



سپاس خدای پروردگار جهانیان را و درود و سلام بر بهترین آفریده‌اش حضرت محمد ﷺ و خاندان راهنما و خجسته‌اش.

این کتاب دارای یک پیش‌درآمد مهم است که شش مسئله از مهم‌ترین مسائل دربارهٔ موضوع ولایت در دوران غیبت، در پی آن آمده است. این شش مسئله عبارتند از:

- یکم: در دوران غیبت، فقیه رئیس دولت اسلامی است.

- دوم: نقش انتخاب امام حاکمیت - ولایت.

- سوم: شورای رهبری.

- چهارم: مرجعیت و ولایت.

- پنجم: نفوذ حکم ولی بر حکم دیگر فقها.

- ششم: حالت علم به اشتباه ولی.

نخست، توضیح مختصری را دربارهٔ مطالبی که در آن مقدمهٔ مهم آمده است، بازگو می‌کنیم و سپس دربارهٔ هریک از مسائل شش‌گانه توضیحاتی می‌دهیم.

## مقدمه

مؤلف علیه السلام در مقدمه تلاش کرده است تا شبهاتی را که ممکن است دربارهٔ اصل برپایی حکومت اسلامی در دوران غیبت امام زمان علیه السلام - جدای از تعیین کسی که صلاحیت حکومت را دارد - شکل گیرد، رد کند؛ زیرا در

برخی از محافل ناآگاه مسلمانان، توهمی وجود دارد مبنی بر اینکه ضرورت برپایی حکومت اسلامی باید تا زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به تأخیر افتد، با برخی ادعاها مانند اینکه: امکان پیروزی در زمان غیبت وجود ندارد یا اینکه در روایات از قیام برای برپایی حکومت اسلامی در این دوران نهی شده است یا اینکه یک دلیل شرعی که جنگ و جهاد و خونریزی با فرماندهی شخصی غیر از امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف را برای ما توجیه کند وجود ندارد یا دیگر ادعاهای باطل؛ اما اینها این نکته را درنیاافته‌اند که اندیشه تشکیل حکومت اسلامی در بطن دین اسلام و درون هويت آن است و بدون آن، اجرای بخشی خیلی گسترده از احکام اسلامی و اهداف آن ممکن نخواهد بود و این قطع یقین بدان معناست که ضرورت کار برای برپایی حکومت اسلامی تنها مختص به زمان ظهور نیست و این موضوع بعد از این یقین است که دین اسلام اساساً دین مختص زمان ظهور نیست و حتی اگر یقین هم حاصل نشود به طریقی، استناد به دلالت‌های احکام جهاد و امر به معروف و نهی از منکر برای ما کافیست که به برپایی حکومت اسلامی در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حکم کنیم؛ زیرا «عالمی این ادله، به ویژه اصل «عدم اختصاص حکم به مشافهین (مخاطبان حاضر)» یا اصل «اشترک ما و مخاطبان مستقیم در حکم» به روشنی بر ضرورت استقرار حکومت اسلامی در همه دوره‌ها از جمله دوران غیبت، دلالت دارد.

مؤلف، به دو شیوه، به شک در دلالت‌های این اصول با ادعای عدم امکان پیروزی مسلمانان - یا احتمال عدم امکان پیروزیشان - بدون اشراف امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف، پاسخ داده است:

یک: با توجه به این نکته که نیرو، قدرت و توان اولیه، تقریباً به صورت برابر و بدون هیچ تفاوتی بین مؤمن و کافر در همه جوامع بشری توزیع شده است و سنت خدا هم در زمین این نیست که اسباب و علل پیروزی به جوامع کافر اختصاص پیدا کند و ایمان

همیشه با ضعف و شکست همراه باشد. مؤلف با برخی از آیات قرآنی بر این نکته تأکید دارد.

دو: بر اساس ملاک‌های ظهور اولیه معنا و مصداق سخن، اگر ما در اطلاق و دلالت‌های ادله مذکور شک کنیم، به کمک فضا و جو و شرایط موجود در مکتب اسلام، نمود و بروز اطلاق آن ادله تکمیل خواهد شد. مکتب اسلام که نظامش با نظام حکومتی و مدیریتی و قدرت درهم تنیده شده است، هنگامی که - در آن فضاها و آمادگی‌های سازوبرگ از قدرت گرفته تا همه تدارکات و امثال آن می‌رسد، بر اساس فهم اجتماعی درست و مناسب با فرصت‌های فراهم شده، معنی «اتلاق ادله برای هر زمانی» از این حکم فهمیده می‌شود. لذا حکم به تشکیل حکومت اسلامی در همه زمان‌ها می‌شود.

شبهه‌ای دیگر می‌گوید که غیبت امام عجل الله تعالی فرجه خود بزرگترین گواه بر عدم امکان پیروزی حق برای برپایی حکومت اسلام در این دوره و زمان غیبت است؛ زیرا اگر برپایی حکومت اسلامی ممکن و واجب بود، شایسته‌ترین فرد برای آن، خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه بودند؛ اما عدم ظهور و غایب ماندن ایشان در همه این دوران، فقط به خاطر عدم امکان پیروزی است.

مؤلف رحمه الله در جواب این شبهه می‌گوید:

هیچ دلیل و برهانی وجود ندارد که فلسفه غیبت و دلیل آن، ناتوانی مطلق مسلمانان در ایجاد حکومت اسلامی در هریک از سرزمین‌های اسلامی در همه دوره‌های قبل از

۱. اطلاق عبارت است از دلالت لفظ بر معنای شایع و فراگیر نسبت به جنس یا احوال آن معنا مانند لفظ انسان که نسبت به جنس خود شیوع دارد و شامل همه افراد انسان می‌شود یا لفظ زید که شامل تمامی حالات وی می‌شود؛ هرچند نسبت به مفهوم زید اطلاق ندارد.

ظهور آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام باشد، بلکه آنچه در روایات در  
 علت یابی و توجیه غیبت آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام به آن اشاره  
 شده است، این است که دلایلی مانند: ترس از کشته شدن آن  
 حضرت عَلَيْهِ السَّلَام، قرار نگرفتن بیعت انسان سرکش و ظالم در  
 ذمه ایشان، امتحان مردم و برای حکمتی ناشناخته، منافاتی  
 با پیروزی مسلمانان تا قبل از ظهور آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام در  
 هیچ دوره‌ای و هیچ‌یک از سرزمین‌های اسلامی ندارد.  
 ایشان عَلَيْهِ السَّلَام ذخیره‌ای برای برپایی حکومت اسلامی در  
 تمام نقاط جهان هستند تا زمانی که آن شرایط به وجود آید و  
 فرصت برای پیروزی حق بر باطل در جای جای نقاط زمین  
 فراهم شود.

مؤلف در جواب روایاتی که ادعا می‌شود بر اختصاص جهاد به زمان حضور  
 امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام دلالت دارد علاوه بر ضعیف بودن سند بیشتر آنها، گفته  
 است که هدف و غرض این روایات لزوم انجام جهاد زیر پرچم امامی عادل  
 است که می‌خواهد اسلام را اجرا کند؛ اما اینکه امام ضرورتاً باید امام معصوم  
 باشد، شاهدی برای این موضوع در روایات وجود ندارد جز همان روایتی که  
 این مطلب از آن استنباط شده که در آن، امام به «واجب بودن اطاعت از  
 او» توصیف شده است. این دلیل برای ضرورت جهاد با اشراف امام معصوم  
 کافی نیست؛ زیرا پیش از این دلیل، اثبات اصل ولایت فقیه ارائه شده است  
 و شرطی که امام باید برای فرمان جهاد داشته باشد این است که فقیه عادل  
 باشد.

علاوه بر اینها، امروزه قیام ضد حکومت‌های ستمگر، دفاع از ساحت  
 و سرزمین اسلام است و شکی در واجب بودن آن در زمان غیبت نیست.

مؤلف رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایاتی که درباره ممنوعیت قیام قبل از ظهور حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَام  
 آمده است را به چند بخش قسمت کرده و درباره همه آنها بحث کرده است،

مانند: روایاتی درباره قیام شخصی که برای خود ادعای ظهور می‌کند و در مقابل امام معصوم علیه السلام قرار دارد، روایاتی که درباره شخص یا اشخاص خاصی است مثل قضیه خارجی که معنای عموم از آن استنباط نمی‌شود، روایاتی که اختصاص به شخصی دارد که از اهل بیت علیهم السلام قیام می‌کند و دیگر روایاتی که آنها را از جهت دلالتی معنایی و سندی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

البته بیشتر این روایات در تعارض با روایات متعددی هستند که سند کامل و معتبر دارند، و به طور اجمالی مشروعیت قیام قبل از قیام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه را تأیید می‌کنند.

این خلاصه مطلبی است که در مقدمه کتاب مفصل درباره آن سخن گفته شده است.

اولین مسئله از مسائل پیش‌گانه ارائه شده در این کتاب، اصل بحث درباره حاکمیت فقیه در سطح رهبری دولت اسلامی در دوران غیبت است. نویسنده محترم به خاطر اثبات حاکمیت رهبری فقیه در سطح رهبری دولت اسلامی، سه روش را به دقت بررسی کرده است:

- اول: اثبات حاکمیت فقیه بر اساس اصل امور حسبی.

- دوم: اثبات حاکمیت فقیه بر اساس ادله لفظی که دلالت بر وجوب برپایی حکومت اسلامی دارد.

- سوم: اثبات حاکمیت بر اساس متون (احادیث) خاصی که دلالت بر حاکمیت فقیه در عصر غیبت دارد.

برای اثبات حاکمیت بر اساس مورد اول، ابتدا باید اصطلاح «امور حسبی»<sup>۱</sup>

۱. امور حسبی اموری هستند که با انگیزه معنوی و با هدف گسترش نیکی در جامعه انجام می‌شوند و امریه معروف و نهی از منکر از این اموزند و تفاوت آن با امور قضایی در این است که رسیدگی به امور قضایی در حیطه اختیارات دادگاه‌ها و محاکم قضایی است و این امور تقوم به بینه و یمین دارند و در صورت وقوع مخاصمه مطرح می‌شوند؛ اما رسیدگی به امور حسبی در حیطه اختیارات محتسب (قوه مجریه) یا نمایندگان اوست و تقوم به بینه و یمین و ایجاد مخاصمه ندارند.

را توضیح داد؛ زیرا یک اصطلاح فقهی است و منظور آن، امور و مصالح عامه یا خاصه‌ای است. به طور یقین می‌دانیم: از یک طرف خدای متعال راضی نیست که از بین برود و از طرف دیگر حصول و انجام آن وابسته به حضور کسی است که متولی آن شود و حاکمیت و نظارت بر آن را بر عهده بگیرد و از جانب دیگر، خدای متعال نیز سرپرست خاصی را برای آن تعیین نفرموده باشد. معمولاً برای این موضوع، موقوفات عامه‌ای را مثال می‌آورند که واقف آنها کسی را به عنوان متولی آنها تعیین نکرده است و آن موقوفات نیز نیازمند متولی است یا نظارت بر اموال یتیمان و ناتوان‌های ذهنی را مثال می‌آورند که سرپرستی ندارند؛ یا دیگر مثال‌هایی مانند اینها.

در بین فقها - چه آنهایی که معتقد به ولایت فقیه به معنای اخص آن هستند و چه آنهایی که معتقد به آن نیستند - مشهور است که فقیه عادل جامع‌الشرایط باید عهد و مسئولیت امور حسبی شود؛ لذا مؤلف تلاش کرده است تا از این اندیشه برای اثبات ولایت فقیه در زمینه اداره حکومت در دوران غیبت استفاده کند، بنابراین بیان کرده است که آن منوط به دو مقدمه است:

اول اینکه احکام شرعی و مصالح عمومی که فقط در سایه حکومت عادلانه اسلامی استقرار می‌یابد، به عنوان «امور حسبی» شناخته می‌شود؛ زیرا یقیناً خداوند تبارک و تعالی، با وجود امکان تحقق آنها از طریق تشکیل حکومت عادلانه اسلامی، مرگ و زوال آنها را نمی‌پذیرد، بلکه حتی ممکن است ادعا شود که برقراری حکومت اسلامی مستقیماً تحت عنوان «امور حسبی» قرار می‌گیرد.

دوم اینکه متصدی این امر مهم باید فقهی عادل و جامع‌الشرایط باشد. مقدمه اول که ضرورتی واضح و آشکار است و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست؛ اما در خصوص مقدمه دوم باید یکی از دو موضوع زیر را مدنظر قرار داد و ملزم به آن بود:



اول: آنچه که معمولاً در باره تمام امور حسبی به آن متوسل می شوند این است که تنها شخصی که به طور قطع می توانیم بگوییم که خدای متعال به سرپرستی و عهده داری او برای این مسئولیت مهم خرسند است، همان ولی فقیه عادل جامع الشرایط است؛ اما دیگران هرچند هم که به نظر ما برای انجام این مسئولیت شایسته باشند، همچنان احتمال عدم خرسندی خدای متعال وجود دارد که این شخص متصدی آن امر شود، از این جهت که آیا او در نزد خدای متعال نیز آن شرایط یعنی فقاقت و عدالت و دیگر شرایط فتوا را دارد؟ و از آنجاکه ولایت غیر خدای متعال خلاف اصل است؛ لذا اصل در این خصوص اکتفا به میزان قدر متیقن خواهد بود؛ یعنی آن مقداری که به خرسندی خدای متعال بر آن یقین داریم. این اکتفا به قدر متیقن یعنی ولایت کسی که شرط فوق در او وجود دارد؛ یعنی فقیه عادل جامع الشرایط.

دوم: آنچه از قرآن و سنت و عقل ادعا می شود بیان کننده شرط فقاقت در رهبر امت اسلام است، غیر از متون خاص، این موضوع است که دلالت مستقیم بر ولایت فقیه دارد.

البته ادله مطرح شده در بند دوم، برای مؤلف به قطعیت نرسیده است و ایشان برای اثبات ولایت فقیه در موارد معمول، برای تکمیل و تتمه اساس اول که همان اصل امور حسبی است، بند اول این بخش یعنی لزوم اکتفا به قدر متیقن را کافی می داند.

مؤلف علیه السلام اظهار می دارد دلیل مذکور که مبتنی بر اصل «امور حسبی» است، برای اثبات ولایت فقیه در سطح حاکمیت و اداره حکومت به صورت کلی کافیست؛ اما برای اثبات ولایت او در جزئیات و مصالح ثانویه که غیر ضروری است، کافی نیست، زیرا این امور خارج از مجموعه امور حسبی است.

درباره اثبات ولایت فقیه بر اساس قاعدهٔ دوم، یعنی ادلهٔ لفظی بیان‌کنندهٔ وجوب برپایی حکومت اسلامی باید گفت که مؤلف دریافته است که هدف نهایی آنچه که این ادلهٔ لفظی بر آن دلالت می‌کند همان اصل وجوب برپایی حکومت اسلامی به صورت کلی است؛ اما برای اثبات ضرورت اصل «فقیه عادل» بودن برای شخص مسئول این منصب، لازم است تا یکی از دو بند فوق به قضیهٔ اول اضافه شود، یعنی توسل به رویکرد «اکتفا به قدر متیقن» یا توسل به آنچه دلالت بر شرط فقاقت برای رهبر امت اسلامی خوانده می‌شود.

ادلهٔ لفظی که در این اصل ارائه شده است، عبارت است از:

۱. آیات خلافت یا جانشینی که در قرآن آمده است مانند: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً<sup>۱</sup>» و «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا<sup>۲</sup>» و «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلْنَا لَكُم مِّنْهُ مَقَلَفِينَ فِيهِ»<sup>۳</sup> و دیگر آیاتی که در قرآن دربارهٔ جانشینی انسان، روی زمین آمده است - تا آنجایی که من به خاطر دارم در ضمن یک بحث طولانی - غرض از جانشینی در این آیات، جانشینی خدای متعال است؛ سپس متذکر شده است که جانشینی انسان از طرف خدا روی زمین، به طور طبیعی حکم می‌کند که انسان متصدی حکومت و ادارهٔ آن بر اساس آنچه خدای متعال اراده کرده است باشد. این تصدی و جانشینی می‌تواند به گونه‌های زیر باشد:

یا با این بیان که در هر جایی حاکم است؛ مثلاً اگر گفت که فلانی را در اینجا جانشین خود قرار دادم، این سخن به طور عرفی بیان‌کنندهٔ این است که وی جانشین او در ادارهٔ امور و صدور حکم مطابق با آموزش‌ها و روشنگری‌های اوست.

۱. سورهٔ بقره، آیه: ۳۰.

۲. سورهٔ آنعم، آیه: ۱۶۵.

۳. سورهٔ حدید، آیه: ۷.

یا با این توجیه که جانشین خدای متعال شدن انسان در زمین، به معنای واگذار شدن همه کارها در راستای جانیشینی به انسان است، مثل آبادانی سرزمین، فراگیر شدن دادگری، گسترش احکام و دیگر موارد که از جمله آنها برپایی حکومت اسلامی در میان بندگان خداست.

یا با این بیان که کمترین چیزی که جانیشینی انسان برای خدا در زمین اقتضا می‌کند لزوم اجرای احکام الهی روی زمین است، بنابراین روشن است که اجرای کامل احکام الهی بسته به برپایی حکومت و تلاش در اداره امور یک سرزمین است.

این توجیهاست سه‌گانه در برخی نتایج فرعی باهم اختلافاتی دارند و مؤلف هم در این کتاب به آن اشاره کرده است؛ ولی هر سه در اثبات این امر مشترکند که انسان شرعاً موظف است حکومت اسلامی را روی زمین برپا کند. با قرار دادن این نتیجه در کنار دو امر پیشین درمی‌یابیم که رهبری حکومت اسلامی فقط شایسته فقیه عادل است.

۲. دلیل لفظی دیگر که بیان‌کننده برپایی حکومت اسلامی در دوران غیبت است این سخن خدای متعال است که فرموده است: *وَأَنَا عَرْضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا*؛ زیرا منظور از امانت در این آیه، همان جانیشینی خدای متعال است و بنابراین تفسیر، جایگاه و ارزش این آیه همان جایگاه و ارزش آیات پیشین درباره جانیشینی است؛ لذا به همان میزان که از آن آیات برای برپایی حکومت اسلامی در عصر غیبت استدلال شده است، می‌توان به این آیه نیز در همین موضوع استناد کرد.

۳. دستوراتی که پیروی از آنها یا انجام آنها وابسته به وجود حکومت اسلامی و کمک آن است مثل: دستور اجرای حدود اسلامی، اتحاد و همبستگی، محکم چسبیدن به ریسمان الهی و پایبندی به نبود تفرقه و دوری از آن و موارد دیگر، همه اینها دلیل بر لزوم و وجوب تشکیل حکومت

اسلامی است که از طریق آن، فرمانبرداری از این دستورات امکان‌پذیر می‌شود؛ بنابراین برای تعیین رئیس یا حاکم این حکومت باید نتیجه پیشین را در کنار یکی از دو امر پیشین، یعنی توسل به «اکتفا به قدر متیقن» یا در کنار امر دیگر یعنی ادعای دلالت بر شرط فقاقت در رهبر امت اسلامی قرار دهیم.

اصل سوم که پیش‌تر به آن اشاره شد، اثبات ولایت فقیه بر اساس متون خاصی است که دلالت بر حاکمیت ولایت فقیه در عصر غیبت دارد. مؤلف علیه السلام در این خصوص تنها به ذکر یک متن از آن متون اکتفا کرده است و آن همان توقیع معروف امام زمان عجل الله تعالی فرجه است که در آن چنین آمده است: «...أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ ... در حوادث و پیشامدها به روایان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم بر آنها.

ایشان این موضوع را در ضمن حدیثی که از بُعد سند و چه از بُعد دلالت و معنا چنین تشریح کرده است: از جهت سند باید گفت که شیخ طوسی این حدیث را از جمعی که شیخ مفید نیز در آن بین است و آنها از جمعی که جعفر بن محمد بن قولویه و ابوغالب ززاری در بین آن هستند و ایشان از شیخ کلینی و او از اسحاق بن یعقوب نقل کرده است. این سند تا شیخ کلینی تقریباً قطعی و شبه یقینی است؛ اما یک راوی که این توقیع شریف را مستقیماً از امام زمان عجل الله تعالی فرجه نقل می‌کند اسحاق بن یعقوب است که شرح حالی از وی در کتاب‌های رجالی (علم رجال) نیست، اما این سخن به

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۴۸۵، ح ۴. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الغیبة، ص ۲۹۱، ح ۲۴۷. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۴. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۲۷۱. ابوجعفر الاربلی، ابن ابی الفتح، کشف‌الغمة، ج ۳، ص ۳۳۸. راوندی، ابن هبه الله، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۴. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱، ح ۱۰. حر عاملی، محمد حسن، وسائل‌الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۴۰، ح ۳۳۴۲۴. موسوعة الامام الخميني، ج ۲۱، ولایت فقیه، ص ۸۳-۸۸.

اصل سند و درستی آن خدشه‌ای وارد نمی‌کند؛ زیرا شیخ کلینی از توقیعی سخن گفته است که از امام زمان عجل الله تعالی فرجه به او رسیده است و همین موضوع در درست بودن توقیع و سند آن برای ما کافیت؛ زیرا معتمد و موثق بودن و مقام والای شیخ کلینی یا دست‌کم دروغ نگفتن وی در این توقیع بر همگان روشن است. این سخن با جزئیات بیشتری در این کتاب آمده است.

از جهت دلالت و معنا، نویسنده تنها دو اعتراض و ایراد اصلی را در دلالت این روایت ذکر می‌کند و خود به آن پاسخ می‌دهد:

ایراد اول، در سخن امام عجل الله تعالی فرجه که فرمودند: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَأَرَجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا» نمی‌دانیم که منظور از حوادث واقعه چیست؟ شاید حرف «ال» در کلمه الحوادث، لام عهد باشد و به مجموعه حوادثی اشاره کند که اسحاق بن یعقوب در نامه‌اش به امام عجل الله تعالی فرجه از آنها نام برده و از آنها چیزی به دست ما نرسیده است. حال اگر چنین باشد، در حوادثی که در دوران غیبت رخ می‌دهد، چگونه وجوب رجوع به فقها را در این حوادث تشخیص دهیم؟ بنابراین اینجا نمی‌توان ولایت مطلقه را اثبات کرد.

مؤلف در پاسخ می‌گوید: با فرض اینکه آن «ال» لام عهد هم باشد، ولی آنجا که می‌فرمایند: آنها حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنها هستم، منعی برای مطلق و کلی بودن حکم امام عجل الله تعالی فرجه ندارد؛ زیرا اطلاق و کلی بودن این حدیث حکم می‌کند که اعطاء حکم وکالت از طرف امام معصوم عجل الله تعالی فرجه به فقها، مطلق و کلی و برای همه زمان‌ها باشد؛ هر چند که قرینه و دلیل برای استنباط این امر، موقعیت زمانی مکانی صدور این حدیث است و این موقعیت همان غیبت موکل است که صدور حکم مطلق و کلی اعطاء وکالت مطلق به ولی فقیه است؛ زیرا در این حدیث ارجاع به فقها در زمانی است که امام معصوم عجل الله تعالی فرجه در آن مکان به خصوص، در میان شیعیانشان نیستند.

ایراد دوم، عبارت «راویان حدیث ما» بر فقها منطبق است؛ ولی ظاهر

سخن نشان می دهد که منظور از رجوع به آنها فقط به این خاطر است که آنها راوی هستند، اما معنایش این نیست که در هر کاری به آنها رجوع شود تا از این طریق ولایت مطلقه آنها نیز اثبات شود.

این ایراد دو هدف را دنبال می کند: یکی اینکه می خواهد رجوع به فقها را فقط به گرفتن احادیث یا گرفتن احادیث و فتواها از آنها منحصر کند نه در احکام مربوط به ولایت؛ بنابراین فقیه صلاحیت ولایت مطلقه ندارد؛ بلکه تنها صلاحیت روایت و فتوا دارد و دیگر اینکه افزون بر اثبات صلاحیت فقیه در روایت و فتوا، با اعتراف به دلالت حدیث «راویان احادیث ما» بر اصل صلاحیت ولایت، می خواهد صلاحیتش را در ولایت منحصر کند؛ نه ولایت مطلقه فقیه.

اگر هدف اول مدنظر باشد، جواب این است که: صلاحیت روایت و فتوا، برای **مجتبى** **سخن** **امام** **عنه** **السلام** که فرمود: «آنها حجت من بر شما هستند» کافی نیست؛ زیرا **سخن** **امام** **عنه** **السلام** روایت حدیث و فتوا دادن از حد ابلاغ احکام شرعی و الهی فراتر نمی رود، در حالی که ظاهر عبارت «حجت من» دلالت بر این دارد که امام **عنه** **السلام** در انجام امر و نهی ها و احکامی که در صلاحیتش است، به فقها وکالت داده است و این به جهت اصل و اساس است نه صرف ابلاغ احکام الهی؛ زیرا صرف ابلاغ احکام الهی مستلزم واگذاری از طرف امام **عنه** **السلام** نیست، بنابراین این سخن ایشان که فرمودند: «آنها حجت من هستند» گواه بر این است که ایشان، آنها را برای انجام اموری که خود در تشریعات غیر الهی یعنی احکام ولایت صلاحیت دارد، وکیل خود قرار داده است.

اگر هدف دوم یعنی محدود کردن صلاحیت فقیه در ولایت، مدنظر باشد، باید گفت که نویسنده در این خصوص بحثی مفصلی انجام داده است و در آن برخی از اظهارات استادش شهید صدر **رحمته** **الله** را نقد و بررسی کرده است که ما اینجا به یک مورد آن اشاره می کنیم و آن اینکه: می گویند امر

رجوع به «راویان احادیث ما» شامل حوزه تعیین موضوعات خارجی احکام از طرف فقیه نمی‌شود؛ چون ویژگی راوی حدیث بودن فقیه هیچ ارتباطی با این حوزه پیدا نمی‌کند، بلکه فقط شامل تشریح حکم از طرف فقیه می‌شود. آن هم در چارچوب منطقه فراغ که شرع اسلام برای ولی در نظر گرفته است تا با توجه به شرایط مکانی، آن خلأ را پر کند، این همان موقعیتی است که فقیه از تخصص روایی خود در آن زمینه استفاده می‌کند، به این علت که تشریح حکم در چارچوب منطقه فراغ از طرف فقیه، فقط با وضع عناصر متحرک در حیطة عناصر ثابت (احکام شرع) و شاخص‌های عامی است که از کتاب و سنت استنباط می‌شود؛ بنابراین فقیه برای اجرای ولایت امری، در این خصوص از تخصص روایی خود استفاده می‌کند.

مؤلف رحمته الله این نکته را هم مدنظر قرار داده است که فقیه حتی در زمینه اول، یعنی تشخیص موضوعات خارجی احکام نیز از تخصص روایی خود استفاده می‌کند؛ زیرا ولایت در این موضوعات، مستلزم تطبیق احکام شرعی مربوط به آن و اجرای آن در سطح جامعه است. برای مثال در موضوع جهاد یا دفاع، ولی امر تنها به تشخیص موضوعیت این قضیه و اعلان آن بسنده نمی‌کند، بلکه به خاطر وجود مسائل شرعی استنباط شده از کتاب و سنت در آن، متصدی اجرای این حکم الهی نیز می‌شود؛ بنابراین تخصص روایی او تأثیر فراوانی در خصوص این نوع احکام دارد.

مسئله دوم مطرح شده در این کتاب که از مهم‌ترین مسائل مربوط به رهبری امت اسلامی در عصر غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به شمار می‌رود، این است که آیا تعیین شخصی برای منصب ولایت و حاکمیت در این دوره با انتخابات امکان دارد یا نه؟ و اگر امکان دارد، میزان نقش انتخاب و تأثیر

۱. منطقه فراغ شرع یا منطقه الفراغ، نظریه‌ای است در فقه شیعه که از وجود قلمروی فاقد حکم شرعی در دین خبر می‌دهد. بر طبق نظریه منطقه الفراغ، دین به حاکم اسلامی اجازه داده است تا در برخی مسائل اجتماعی، با در نظر گرفتن ضوابطی و با توجه به نیازهای هر زمان، حکم و قانون وضع کند.

آن در ولایت و حاکمیت چقدر است؟ و آیا انتخاب غیر فقیه به عنوان ولی و متصدی رهبری امت امکان دارد یا نه؟ و دیگر سؤالاتی که دربارهٔ این انتخاب می‌تواند مطرح شود.

مؤلف ادله‌ای را که درخصوص اصل مشروعیت انتخاب برای تعیین ولی و حاکم امت اسلامی گاه به آن متوسل می‌شوند به دو بخش تقسیم کرده است:

بخش اول: ادله‌ای که ادعا می‌شود بیان‌کنندهٔ این نکته است که هرکس که اختیار و سرنوشت امت اسلامی با انتخاب به او واگذار شود، حق ولایت، شرعاً و بدون هیچ قید و شرطی از آن این شخص است؛ پس اگر دلیلی برای شرط فقیه بودن ولی وجود داشته باشد با فرض کامل و درست بودن دلالت این شرط، قید و تاکیه در اطلاق این شرط برای فقیه است.

بخش دوم: ادله‌ای که به طور کلی نشان می‌دهد که تعیین ولی از طریق انتخاب انجام می‌گیرد. هر چند که طبق ضوابط خاص برای کسانی باشد که داری شرایط مشخص هستند؛ بنابراین اساساً و به جهت شرایط شخص منتخب، هیچ‌گونه اطلاقی برای ولی وجود ندارد.

در بخش اول مهم‌ترین دلیل ارائه شده که به آن استناد می‌شود، این دو آیه قرآنی است:

۱. «وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup>

۲. «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ»<sup>۲</sup>

همچنین دلیل استناد به این دو آیه این‌گونه بیان شده است که آیهٔ اول

۱. سورهٔ شوری، آیه: ۳۸.

۲. سورهٔ توبه، آیه: ۷۱.



صلاحیت انجام امور از طریق شورا را به مردم می‌دهد و نصّ خاصی هم خلاف این موضوع نیامده است؛ اما آیه دوم که درباره ولایت سخن می‌گوید و اینکه هر مومنی ولیّ دیگر مؤمنان است و با توجه به قرینه بخش بندی ولایت به امریه معروف و نهی ازمکر، منظور از ولایت، مسؤلیت امور آنهاست. این نصّ به وضوح بیان‌کننده تسری ولایت میان همه مؤمنان مرد و زن به طور برابر است و با توجه به اصل شورا، در صورت وجود اختلاف، ملاک اکثریت آرا خواهد بود.

مؤلف علیه السلام بر این استدلال ایراد گرفته است که آیه اول دلالت روشنی بر ولایت شورا که دارای معنای حجّیت و واجب الإطاعه باشد، ندارد و چه بسا که غرض، تنها روشن‌گری افکار و توضیح موضوع باشد بدون اینکه حجّیتی بر آن مترتب باشد و دلیل دیگری که مبین این نکته است اینکه اگر شورا به معنای حجّیت و اجرایی نهاده انتخاب بود، امکان انجام آن در زمان نزول آیه وجود نداشت؛ زیرا با وجود ولی منصوب از طرف خدای متعال که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، دیگر انتخاب و تعیین دیگری از ابی معنی بود؛ درحالی‌که این آیه کریمه در توصیف مؤمنان است که دارای صفات قابل اجرا در آن زمان بودند و در ضمن آن، توصیف این بخش از آیه «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» نیز آمده است.

آیه دوم هم دلالت روشنی بر آن مطلب، یعنی ولایت مؤمنان بر یکدیگر را ندارد. شاید غرض از ولایت مؤمنان بر یکدیگر، یاری کردن و پشتیبانی از یکدیگر باشد و اینکه امریه معروف و نهی ازمکر از آن متفرع شده است، مناسب همین معناست؛ زیرا این دو اصل، نوعی همیاری و پشتیبانی به حساب می‌آیند.

در بخش دوم، مؤلف به مجموعه‌ای از ادله می‌پردازد که ادعا می‌شود به طور اجمالی بیان‌کننده اجرای انتخاب ولیّ با قطع نظر از شرایط شخص منتخب است. وی سپس همه آنها را با بیان اشکالات و نقطه ضعف‌های

هریک رد می‌کند؛ هرچند که بیشترشان اساساً خیالی و واهی هستند. اینک به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

۱. استناد به سخنان و سخنرانی‌هایی که خطاب به عامه مردم ایراد می‌شود، در احکامی که اجرای آن معمولاً در دست دولت است مثل جهاد و اجرای حدود و امثال آن. این مطلب بیان می‌کند که منظور از دولت، همان دولت یک جامعه و با رضایت جامعه و با انتخاب جامعه است و از آنجایی که رضایت همه مردم جامعه ممکن نیست؛ لذا منظور کسب رضایت اکثریت است که معنای انتخاب نیز همین است.

وی این‌گونه بر مطلب فوق ایراد می‌گیرد: درست است که همه مردم جامعه مخاطب سخنرانی هستند و در درستی آن همین بس که دولت به‌تنهایی نمی‌تواند این امور را محکام را محقق سازد یا ولی امر یا حاکم به‌تنهایی توان انجام آنها را ندارد پس علاوه‌ای جز این نیست که مردم جامعه در همه آن امور با دولت یا ولی امر همکاری کنند؛ اما نکته اینجاست که این ولی یا آن دولت چگونه مشخص می‌شوند، با انتخاب یا به شیوه‌ای دیگر؟ لذا مطلب فوق هیچ دلالت روشنی بر این موضوع یعنی انتخاب ولی ندارد.

۲. استناد به مجموعه‌ای از متون که ادعا می‌شود بیان‌کننده موافقت معصومین علیهم‌السلام بر انتخاب امت دارد، شبیه کلامی که از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده است که می‌فرمایند: «...وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ» و اگر مرا واگذارید، همچون یکی از شما هستم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید، بهتر از دیگران گوش به فرمان و فرمانبردار هستم.<sup>۱</sup> یا آنجا که می‌فرمایند: «إِنَّ هَذَا أَمْرُكُمْ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ حَقٌّ إِلَّا مَنْ أَمَرْتُمْ» این مسئله حکومت امر و حق شماست و کسی در آن حقی

۱. خطبه ۹۲.

ندارد؛ مگر فردی که شما او را حاکم کردید. یعنی هیچ کس در امر حاکمیت حقی ندارد؛ مگر اینکه شما او را به امارت بگمارید. همچنین مانند آنچه امام حسن علیه السلام در صلح نامه با معاویه شرط فرموده بود که: «لَيْسَ لِمُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ عَهْدًا، بَلْ يَكُونُ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِهِ شُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ»، معاویه بن ابی سفیان حق ندارد پس از خود احدی را به خلافت برگزیند؛ بلکه پس از او موضوع خلافت به شورای مسلمانان واگذار خواهد شد.

با اینکه این متون فراوان هستند؛ اما خالی از نکات قابل نقد و انتقاد هم نیستند، چه از نظر سند و چه از لحاظ دلالت معنایی. ممکن است که برای تعداد بسیار زیادی از آنها بتوان از لحاظ ضعف، سند توجیهی در نظر گرفت؛ اما از جهت ضعف دلالت هیچ توجیهی ندارد، افزون بر اینکه ضعف سند آن در معنایی که دست خود جای تأملی دیگر دارد که توضیح بیشتر درباره آن در این کتاب خواهد آمد.

۳. استناد به آیاتی که درباره بیعت با خلفائے ثلاثین راجع به آن آمده است. این قسم به یکی از چهار صورت زیر انجام می پذیرد:  
- الف) بیعتی که برای معصومین علیهم السلام واقع شد- مانند بیعت رضوان و بیعت نساء که در قرآن آمده است و مانند بیعت مردم با حضرت علی علیه السلام بعد کشته شدن عثمان- به طور عرفی و قراردادی و بر اساس آن مفهومش این است که بیعت با آنان تعهد به اطاعت از آنان است و آنها این تعهد و التزام را برای خود ضروری می دیدند.

نویسنده کتاب در جواب سخن بالا- بعد از ارائه دلالت آن کلام بر اجرای شرعی بیعت حتی با غیر معصوم- گفته است که هدف دلالت فوق این است که عملکرد بیعت مانند عملکرد بقیه عقود و قراردادهاست که جز با حضور دو طرف قرارداد انجام نمی پذیرد و فقط بر کسانی لازم می شود که

عملاً در بیعت مشارکت داشته باشند و در تاریخ هم سراغ نداریم که بیعت با معصومین علیهم السلام با هدف تحقق ولایت بر کسانی بوده باشد که در بیعت شرکت نکرده‌اند؛ هرچند که بی‌شک ولایتشان بر همگان است.

ب- شیوه مسلمانان همواره بیعت با خلفا بود؛ حتی خلفایی که هیچ اعتقادی به صراحت دینی در ولایت و حاکمیت آنها از طرف هیچ‌یک از مسلمانان وجود نداشت. بی‌شک این نوع بیعت با حجت عقل برای ایجاد یک نوع ولایت و حاکمیت و وجهه شرعی دادن به خلافت این خلفا بود. این شیوه بیعت در زمان ائمه معصومین علیهم السلام گاه در حضور و با اطلاع آنان صورت می‌پذیرفت و مانع و اعتراضی هم از طرف آنان برای جلوگیری از تحقق اصل ولایت به وسیله بیعت، به دست ما نمی‌رسد؛ ولی آنچه به ما رسیده است، ادله‌ای است که ممانعت از بیعتی جزئیات موجود را در بیعت با غیر معصوم در زمان معصومی می‌کند که نص صریح شرع برای ولایت آن معصوم علیه السلام است؛ اما از اصل بیعتی که در اذهان مسلمانان وجود دارد- با صرف نظر از وجود معصوم علیه السلام- منعی وجود ندارد و همین نبود منع، دلیلی بر تأیید آن است.

نویسنده این‌گونه پاسخ می‌دهد که ثابت نشده است بیعت مسلمانان با خلفا به قصد ایجاد ولایت برای غیر بیعت‌کنندگان هم بوده است و شاید رهبری آنان بر اقلیتی که در بیعت شرکت نمی‌کردند، یا از جهت اعتقاد به وجوب آن یا برای مراقبت و کنترل یا از روی ظلم و سلطه بوده است. این کار هم جز با حضور یاران و همراهان برای آنان انجام نشد؛ لذا این بیعت به خاطر پیمان گرفتن از بیعت‌کنندگان برای حمایت و یاری بود.

ج- پس از کشته شدن عثمان، مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند؛ لذا- بر اساس اخباری که به دست ما رسیده

است - ایشان با این بیعت به امامشان استدلال کرده‌اند و این استدلال، جدلی و دیالکتیکی است؛ برای اینکه ولایت ایشان علیهم‌السلام به موجب نصّ و بدون نیاز به بیعت، ثابت شده است؛ اما به هر حال بیان‌کننده آن است که به طور کلی، بیعت حتی بدون توجه به نصّ صریح، برای ولایت کافی است. اما اگر این سخن، منوط به درستی سندهای خبری، دال بر احتجاج آن حضرت علیهم‌السلام با بیعت مردم باشد یا دست کم حصول قطعیت با انجام بیعت برخی از آنها باشد، ما چگونه می‌توانیم این کار را انجام دهیم؟!

د - برخی روایات بر ممنوعیت نقض عهد و افتراق پراکندگی در میان جماعت و مردم دلالت دارند؛ پس اگر «نقض عهد» مخصوص کسانی است که در بیعت شرکت کردند، قضیه دوم، یعنی پراکندگی در میان جماعت و مردم بعد از انجام بیعت، شامل همه می‌شود چه آنهایی که در بیعت شرکت کردند و چه آنهایی که شرکت نکردند. غذا علیهم‌السلام، ممنوعیت نافرمانی از کسانی را که ملت با آنها بیعت کرده‌اند، حتی برای کسانی که در بیعت شرکت نکرده‌اند، ثابت می‌کند.

هر چند که این روایات در صورت درست بودن هم سند ضعیفی دارند. نگارنده رحمته‌الله این چنین همه ادله‌ای را که بر مشروعیت انتخاب در زمینه نصب ولیّ در عصر غیبت ارائه شده است، خواه آن ادله از حیث شرایط منتخب مطلق باشند خواه مجمل، مورد مناقشه قرار می‌دهد.

نگارنده در پایان، بر لزوم توسل به انتخاب اشاره می‌کند که در صورت فرض وقوع اختلاف و رقابت در اجرای ولایت و تصدی آن در میان برخی از فقهای عادل که به موجب ادله گذشته ولایت فقیه، دارای حق ولایت هستند، واقع خواهد شد. نتیجه امر فوق با بیان تفصیلی این است که: اطلاق عام ادله لفظی ولایت فقیه، مستلزم اقامه حق ولایت برای همه فقهای

عادل جامع الشرایط است؛ اما در صورت فرض اختلاف بین آنها، اطلاق عام دلیل به اطلاق جانشینی بدل می شود و این به معنای وجوب اطاعت هریک از آن فقها به صورت جانشینی است که با یک دلیل منطقی عقلی انجام توجیه می شود و آن عبارت است از عدم امکان اسقاط فقیه یا فقها در صورت فرض وقوع تعارض بین آنان در انجام ولایت و تصدی آن؛ زیرا موجب می شود که جامعه بدون سرپرست بماند؛ اما اطلاق جانشینی به معنای فوق، به انتخابات برای انتخاب ولی می انجامد و چون انتخاب فردی در امر ولایت عام امکان پذیر نیست - که به فرض و در صورت امکان، هر فرد یا هر گروهی برای خود ولی خاصی را انتخاب می کند که منجر به هرج و مرج و برهم زدن نظم می شود - لذا ظهور و ارائه دلیل، به انتخابات جمعی که از طریق انتخابات عمومی و ترجیح نظر اکثریت صورت می گیرد تبدیل خواهد شد.

مؤلف در نهایت نتیجه می گیرد که هیچ دلیلی برای اجرای انتخابات برای غیر فقیه عادل جامع الشرایط وجود ندارد و انتخاب فقیه عادل جامع الشرایط، در صورتی اجرامی شود که بر فرض اختلافی بین فقها رخ داده باشد؛ اما در غیر این صورت، هریک از فقها که پیشقدم شد و زمام حکومت را به دست گرفت، مردم بدون نیاز به انتخابات باید از او اطاعت کنند.

درباره فقیه غیر منتخب، استناد به دلیل لفظی برای ولایت فقیه، مستلزم این است که او نیز حق ولایت داشته باشد، مشروط بر اینکه در حیطة اوامر ولی منتخب دخالت نکند؛ زیرا ولایت و حاکمیت عامه مخصوص فقیه منتخب است، اما این موضوع با دخالت فقهی دیگر در حیطة امور جزئی که ولی عام به آن نپرداخته است، منافاتی ندارد.

موضوع سوم که نویسنده در این کتاب به آن پرداخته است، مربوط به شورای رهبری است، یعنی آیا رهبری همیشه باید فردی باشد تا - پس از مشورت با افراد متخصص، در مواردی مستلزم مشورت است - تصمیم

نهایی در دست یک فقیه باشد؟ یا اینکه می‌توان مجلس شورایی مرکب از  
 تعدادی فقیه که درحقیقت رهبری نیز از آن همین شورا خواهد بود، تشکیل  
 داد تا تصمیم نهایی اجرا، شرعاً در اختیار اکثریت اعضای این شورا باشد؟  
 نگارنده علیه السلام بیان کرده است که اندیشه و نظریه شورای رهبری را نمی‌توان  
 با ادله‌ای نفی کرد که امکان تعدد امام ناطق در یک زمان را رد می‌کند. اگر  
 از این ادله، حتی با معنای مدنظر در شورای رهبری، برای نفی تعدد بهره  
 بگیریم، این ادله درباره امام معصوم علیه السلام نیز وارد شده است که فی‌نفسه  
 نیازی به مشورت ندارد و نمی‌توان از او به امامی غیر معصوم عدول کرد.  
 پس از آن نگارنده تأکید کرده که ادله ولایت فقیه توان اثبات حق قانونی  
 ولایت را - در معنایی است که ذکر کردیم - برای شورا ندارد؛ البته ممکن  
 است جمعی از فقها در بین خودشان اتفاق‌کنند که هریک از آنان در هر  
 مسئله‌ای حکمی را صادر کنند، او یکی از آن افرادی است که نظرش در آن  
 مسئله با اکثریت مطابقت دارد. اما نکته‌ای که انگار موضوع درحقیقت به  
 ولایت یک نفر برمی‌گردد نه به ولایت شورایی است، اینک شورا است، هرچند  
 جنبه اجتماعی آن شبیه زعامت شورا باشد؛ همان طور که انتخاب ملت  
 ممکن است - در صورت فرض اختلافی که به خاطر آن به انتخابات روی  
 آورده می‌شود - بر اساس رأی اکثریت از بین این اختلاف‌کنندگان باشد که  
 در این صورت حق ولایت در هر امر برای کسی است که در آن موضوع نظر  
 اکثریت را داشته باشد؛ لذا ولایت دیگران با حکم و ادله انتخاب ساقط  
 می‌شود.

اما آنچه مؤلف در مسئله چهارم به آن پرداخته است و یکی از مهم‌ترین  
 مسائلی است که در عرصه ولایت فقیه مطرح می‌شود، این است که ولی امری  
 که رهبری امت را در عصر غیبت انجام می‌دهد، آیا باید مرجع تقلید باشد  
 یا اینکه مرجعیت تقلید می‌تواند بر عهده یک فقیه باشد و ولایت عامه بر  
 عهده فقیه دیگر؟

با توجه به شرایط مرجعیت و شرایط ولایت و معیار ارجحیت در رهبریک از آنها، آنچه به نظر محقق می‌رسد، جواز تفکیک بین مرجعیت و رهبری است؛ زیرا مرجعیت در تقلید، مشروط به اعلم بودن است، در حالی که ولایت عامه، مشروط به صلاحیت سیاسی و اجتماعی است؛ همچنان که معیار ارجحیت در قضیه تقلید، همان اصل اعلم بودن است، در حالی که ملاک ارجحیت درباره ولایت عامه و رهبری، نمی‌تواند اصلحیت باشد؛ زیرا اگر مردم در تشخیص شایسته‌ترین فرد برای ولایت و رهبری با یکدیگر اختلاف داشته باشند، بی‌تردید تعدد رهبری پیش می‌آید که این امر برخلاف کثرت مراجع در باب تقلید، منجر به گسست عرصه حکومت و اخلال در نظام می‌شود؛ زیرا تقلید امری فردی است که تعدد در مرجعیت آن، بدون گسست در عرصه حکومت، امکان‌پذیر است، به همین دلیل است که در باب رهبری، در صورت بروز اختلاف، با بیانی که پیش‌تر به آن اشاره شد - به انتخابات روی می‌آوریم؛ بنابراین هنگامی که ولایت به سطح رهبری عامه رسید، ملاک ارجحیت آن انتخاب اکثریت است.

بر این اساس، اگر اعلم بودن با اصلح بودن تفاوت داشته باشد، اولی در یک شخص و دومی در شخص دیگر است یا اگر - در صورت فرض اختلاف - اعلمیت با انتخاب اکثریت تفاوت داشته باشد، اعلمیت در یک شخص و انتخاب برای شخص دیگری است، در این صورت تفکیک و جداسازی بین مرجعیت و رهبری امری طبیعی است.

ادعای لزوم وحدت مرجعیت و رهبری جهاتی دارد که نگارنده رحمته الله علیه همراه بانکاتی علمی که خود درباره‌اش دارد، به آن پرداخته است و شاید مهم‌ترین آن همان چیزی باشد که به ذهن بسیاری از مردم می‌رسد، از جمله اینکه اگر مرجعیت و رهبری متعدد باشند، در صورت اختلاف رأی آنها، مردم باید چه کاری انجام دهند؟ به خصوص اگر معتقد باشیم که احکام حکومتی که رهبر در مقام ولّی امر صادر می‌کند، همیشه به طور کامل از مبادی فقهی



که تحت تأثیر دیدگاه‌های متفاوت فقها است، جدا نیست؟ پس برای حل این مشکل باید به وحدت مرجعیت و رهبری پایبند بود.

نگارنده در پاسخ به این شبهه بیان کرده است که اختلاف نظر بین مرجعیت و رهبری موجب لزوم اتحاد بین آنها نمی‌شود؛ زیرا هریک از آنان حیطة خاصی دارند و در هیچ چیزی بین آنها برخوردی وجود ندارد؛ زیرا این نوع برخورد یا دوگانگی، مورد بحث بین آنها در فتوای مرجع و اصول مبنایی و فتوایی احکام ولی امر نیست، مگر اینکه ولی امر عملاً احکام ولایت را برخلاف فتوای مرجع صادر کند؛ بنابراین مردم باید بر تقلید خود از همان مرجع باقی بمانند، هرچند که مخالف فتوای فقهی رهبر باشد. این تا زمانی است که رهبر، حکم حکومتی برخلاف فتوای مرجع صادر نکرده باشد که در صورت صدور حکم، فتوای مرجع، جوازی و حکم رهبر، وجوبی است و گاهی برعکس می‌شود و گاهی هم هر دو واجب می‌شوند؛ برای مثال یکی از آنها الزام به عمل دارد و دیگری الزام به ترک.

اگر فتوای مرجع، جوازی و حکم رهبر، وجوبی باشد، رعایت حکم ولی امری ضروری است؛ زیرا در این صورت فتوای مرجع ملامت از عمل به حکم ولی نیست. برای اینکه فقط اجازه است و نه تکلیف، برخلاف آنچه حکم ولی الزام می‌کند؛ پس اگر پایبند به حکم ولی باشد، خلاف نظر هیچ‌یک از آنها نخواهد بود.

حال اگر عکس قضیه بالا باشد؛ یعنی فتوای مرجع، الزامی و حکم ولی، ترخیصی باشد، اگر حقیقتاً چنین باشد و دلیلش عملاً به فرض پیشین برنگردد، -مانند حالتی که در کتاب توضیح داده شده است- مشخص می‌شود که مقصود ولی از حکم جوازی، وجود مصلحت الزامی در جایز بودن است نه یک جواز و اجازه ساده‌ای که با التزام به فتوای واجب کسی که فتوای وجوب می‌دهد یا فتوای کسی که فتوا به حرام بودن می‌دهد، منافاتی نداشته باشد؛ زیرا اگر این طور بود اصلاً دلیلی نداشت که حاکم،

حکم حکومتی را به صورت جوازی صادر کند؛ بلکه مردم را به حال خود می‌گذاشت و هرکس به هرچه که می‌خواست پایبند می‌شد؛ بنابراین، اجازه در فرض پیشین، به خاطر وجود مصلحت الزامی که باعث طلب اذن می‌شود، در روح و اصل خود ناظر به جلوگیری از الزام است؛ پس وضعیت این فرض مانند وضعیت فرض سوم است و این زمانی رخ می‌دهد که فتوای مرجع و حکم رهبر هر دو واجب و هر دو منافی و مخالف یکدیگر باشند؛ یعنی برای مثال مرجع به واجب بودن فتوا دهد و حاکم به حرام بودن حکم کند یا برعکس.

در این فرض یعنی فرض سوم - و نیز فرضیه پیشین که روح آن به فرض سوم اشاره دارد - بین مصلحت واجبی که در فتوای مرجع بیان می‌شود و مصلحت واجبی که در حکم رهبر بیان می‌شود، تناقض وجود خواهد داشت، در این صورت اگر حکم رهبر بر اساس این مصلحت لازم، از باب اعتقاد به این باشد که این حکم مصلحت ثانویه‌ای است که بر مصالح اولیه برتری دارد با فرض اینکه مصلحت اولی مطابق فتوای مرجع باشد - خواه این مصلحت ثانویه ناشی از شرایط اجتماعی خاصی باشد یا برای مثال از باب وجوب وحدت کلمه - ملت موظف است که در آن مسئله از فتوای مرجع دست بکشد و پایبند به حکم ولی امر باشد؛ اما اگر حکم حکومتی رهبر از جهت عدم اعتقاد به فتوای مرجعی بود که به مصلحت واجب فتوایی داده است که مخالف حکم رهبر است؛ طوری که اگر ایشان به آن فتوا معتقد بودند، این حکم حکومتی را صادر نمی‌کردند، - همچنان که ایشان حتی بعد از صدور این حکم حکومتی، مصلحت وحدت کلمه را در حدی ضروری نمی‌بینند که بر مصالح اولیه غلبه کند، هرچند به فتوای مرجع باشد - پس مقلدان هر مرجعی به فتوای او متعهد می‌ماند و حکم رهبر فقط بر مقلدان او یا مقلدانی اجرا می‌شود که - طبق فتوای ایشان - مصلحت اولیه واجب را در مقابل حکم رهبر نمی‌بینند و اگر در این فرض اخیر نیز

چنین باشد، بر اساس برخی ادلّه ولایت فقیه که توضیح آن در این کتاب آمده است، می توان گفت که حکم رهبر بر همگان لازم الاجراست.

خلاصه کلام اینکه اصلاً تضادی بین فتوای مرجع تقلید و احکام ولایتی که از طرف رهبر صادر می شود وجود ندارد و هریک از آنها حیثه خاص خود را دارند؛ لذا هیچ ضرورتی از این لحاظ برای وحدت بین مرجعیت و رهبری وجود ندارد؛ هرچند که وحدت بین آنها به هر شکل ممکن بهتر و شایسته تر است.

اما مسئله پنجم که مؤلف رحمته الله در این کتاب به آن پرداخته و اهمیت آن شاید کمتر از برخی مسائل پیشین هم نباشد، عبارت است از نفوذ ولایت ولی امر بر همه فقها و از آنجایی که ادلّه ولایت، منتسب به همه فقهای واجد شرایطی است که دارای شرایط برابر هستند، لذا این دلیل درباره فقها نسبت به یکدیگر نیست. بلکه ولایت را بر ذمه دیگر فقها قرار می دهد، بنابراین اصلاً به معنای نفوذ حکم یکی از آنها بر دیگر فقهای هم عرض و هم طراز خودش نیست.

نگارنده در پاسخ به این شبهه، به وجوب ممنوعیت رهبری و پراکندگی امور مسلمانان اکتفا نکرده است؛ هرچند از سوی برخی از فقهای باشد که در اصل صلاحیت رهبری هم سطح رهبر هستند، این ضرورت درست است؛ اما مختص زمانی است که مخالفت برخی از فقها با حکم فقیه متصدی رهبری منجر به تفرقه و پراکندگی امور مسلمانان شود، در غیر این صورت، نیازی به ممنوعیت و حرام بودن مخالفت برخی از فقها با حکم فقیه متصدی رهبری وجود ندارد.

نویسنده با بیانی که به تفصیل در کتاب آمده، موضوع را به طور ریشه ای بررسی کرده است و نکته مهم آن سخن این است که مفاد دلیل بر ولایت فقیه این نیست که فقیه را بر افراد، از آن حیث که فقط افراد هستند، ولی فقیه قرار دهد تا گفته شود که فقط به افرادی از جامعه که فقیه نیستند نظر

دارد و دربارهٔ فقها نسبت به یکدیگر نیست؛ بلکه منظور این است که فقیه را بر جامعه از آن حیث که جامعه است، ولی امر کند. جامعه از آن حیث که جامعه است نیازمند رهبری و نظام امور است و اگر رهبری نبود، جامعه به عنوان یک اجتماع، توان حفظ نظم و نیل به بسیاری از منافع عمومی و خصوصی را نداشت. پس ولایت فقیه آمد تا این خلأ را پر کند و این نارسایی را برطرف سازد. روشن است این نقص که جامعه به عنوان یک اجتماع توصیف می‌شود و دارای این نقص است، نسبتش برای همهٔ مردم - اعم از فقیه و غیر فقیه - یکسان است و این بدان معناست که فقیهی که متصدی رهبری می‌شود، رهبری او بر همهٔ جامعه اجرا می‌شود، جامعه‌ای که فقها نیز بخشی از افراد آن به شمار می‌آیند.

مسئلهٔ ششم آخرین موضوعی است که مؤلف در این کتاب دربارهٔ آن بحث کرده است که به حالت یا مصداق علم داشتن افراد به خطای ولی در حکمش پرداخته است و این مسئله‌ای است که برخی از افراد، بسیار از آن یاد می‌کنند و ادعا می‌کنند که در مواردی، آگاه به اشتباه ولی در برخی از احکامش هستند و گمان می‌کنند که همین آگاهی، توجیه و اجازه‌ای برای آنها برای اجرا نکردن آن حکم به خصوص است، آیا چنین توجیهی درست است؟

مؤلف رحمته الله دربارهٔ مقایسهٔ بین دو نوع حکم از احکامی که از سوی ولی امر صادر می‌شود به تفصیل به این سؤال پاسخ داده است:

- قسم اول: حکمی است که به موجب آن حاکم قصدی جز اجرای حقیقتی که از پیش برای او محرز بود ندارد تا هرکه در آن حقیقت شک دارد با برطرف شدن شک به آن عمل کند. این حکم، حکم کاشف یا از بین برندهٔ شک نامیده شده است.

- قسم دیگر: حکمی است که به موجب آن، حاکم قصد دارد

تکلیف رویدادی جدیدی را در جامعه ایجاد کند، نه اینکه فقط بخواهد یک اجرای واقعی را که پیش تر برایش ثابت شده بود اجرا کند. این حکم را حکم حکومتی نامیده‌اند.

طبق اصطلاح علم اصول، می‌توان بخش اول را حکم ظاهری بنامیم و بخش دوم را حکم واقعی؛ زیرا همان‌گونه که شارع تبارک و تعالی گاه حکم واقعی صادر می‌کند و گاه حکم ظاهری، ولی امر (حاکم) نیز می‌تواند حکم واقعی یا ظاهری صادر کند. برای آگاهان به علم اصول روشن است که شکی در موضوع حکم واقعی ایجاد نمی‌شود؛ اما این شک در موضوع حکم ظاهری می‌تواند ایجاد شود؛ زیرا تنها، زمانی که در آن حکم، شک و شبهه وجود دارد، هدف آن اجرای واقعیت است و به همین دلیل، هرگاه حکم صادره از سوی حاکم، آشکار باشد- یعنی حکمی ظاهری که موضوع آن شبهه بوده است- در صورتی که نسبت به اشتباه بودن آن، می‌توان از آن کناره گرفت؛ زیرا هدف آن جز اجرای واقعیت در صورت تردید در آن نبوده است و شامل حالت علم به واقعیت و قطعی بودن خطای ولی در تشخیص آن نمی‌شود و هرگاه حکم حاکم، حکم ولایتی باشد- یعنی حکم واقعی که در موضوع آن شکی نبود- نمی‌توان از آن کناره گرفت؛ زیرا در این صورت حکم ظاهری نیست تا بتوان اشتباهی را در آن ممکن دانست- یعنی فرض کرد که با واقعیت منطبق نیست- بلکه یک حکم واقعی است که با رأی ولی امر صادر شده است و اعتقاد به اشتباه بودن آن به معنی منطبق نبودن آن با واقعیت، جایگاه و اعتباری ندارد؛ زیرا بنابر فرض، آن یک واقعیت است. بله، در این صورت علم به خطا بودن آن به این معنا خواهد بود که ولی امر در تشخیص مصلحت‌ها و معیارهایی که باعث شده تا او این حکم واقعی را صادر کند، اشتباه کرده است و روشن است که تشخیص ولی در مصلحت‌ها و معیارها مقدم بر تشخیص سایرین یا دیگر عوام است، به همین دلیل است که مؤلف در بحث حکم کاشف و حکم حکومتی، به تفصیل سخن گفته

است. در حکم کاشف، در صورت علم به خطا بودن حکم، ولی حکم به واجب نبودن پیروی از آن داده است؛ اما در حکم حکومتی حتی در صورت علم به اشتباه بودن آن، حکم به وجوب عمل به آن کرده است، برای مصداق اولی حکم اثبات رؤیت هلال ماه و وجوب روزه را به عنوان نمونه ذکر کرده است و برای مصداق دومی نیز تعیین قیمت ها و حکم جهاد را مثل آورده است.

بعد از همه موارد فوق، نویسنده به برخی از جزئیات و حواشی در این موضوع پرداخته است، از جمله برای مثال، آنچه درباره حکم قاضی در باب دعواها و درگیری ها گفته است که آنها به مثابه حکم کاشف است نه به مانند حکم حکومتی، ولی با وجود آن، جایز نیست که محکوم علیه با وجود علم به خطا، حکم قاضی را نقض کند؛ زیرا آنچه از ادله اجرای حکم قاضی به دست می آید این است که حکم او باید برای دعوا قاطع باشد و اگر جایز باشد که محکوم علیه با نقض اعتقاد به اشتباه بودن آن حکم، خودش آن را لغو کند، حکم قاضی، دیگر برای دعوا قطعی نخواهد بود.

این ارائه ای مختصر از مطالبی است که در این کتاب آمده است و هدف ما از آن، عمومیت بخشی بهره آن و سود و فایده کلی در آن است و جزئیات بیشتر را در متن کتاب خواهید یافت. سپاس تنها خداوند پروردگار جهانیان را سزد.

شوال المکرم / ۱۴۱۳ هـ ق

علی اکبر الحائری